

۱۰

مجمع جهانی تاریخ علوم و فلسفه اسلامی

پاریس، ۱ - ۴ آذر ۱۳۶۸

سخنرانی

مکتب‌های پزشکی در اسلام

به زبان انگلیسی

پیشگفتار

مؤسسه جهان عرب که مرکزی فرهنگی است و با نفقه و کوشش برخی از کشورهای اسلامی تأسیس گردیده، کنفرانسی در سطح بین المللی در اوایل آذرماه سال جاری در پاریس برگزار کرد که در آن، حدود هشتاد تن از دانشمندان و استادان تاریخ علوم اسلامی از کشورها و دانشگاههای مختلف شرکت داشتند؛ و متجاوز از شصت سخنرانی که بحث و نقد و ایراد را به همراه داشت، در آن مجمع ایراد گردید.

شرکت کنندگان خارجی از دانشگاهها و مراکز علمی آلمان، شوروی، آمریکا، کانادا، ایتالیا، اسپانیا، بلژیک، هند، تونس، مراکش، مصر، ترکیه، ایران بودند؛ ولی اکثریت را استادان اسلام شناسی دانشگاههای مختلف فرانسه تشکیل می دادند. زبان مجمع، فرانسه و انگلیسی و عربی یاد شده بود؛ ولی عملاً يك چهارم سخنرانی ها به انگلیسی و سه چهارم به فرانسه بود و سخنرانی به زبان عربی ایراد نگردید. از ایران، از این جانب و استاد محمدتقی دانش پژوه، دعوت بعمل آمده بود که در این مجمع شرکت و در زمینه تاریخ علوم و فلسفه اسلامی سخنرانی ایراد نمایم.

اعضای مجمع به دو گروه جداگانه تقسیم شده بودند که در گروه اول، ریاضیات و ستاره شناسی و نورشناسی و هندسه و هیأت و نجوم و زیج شناسی و مثلثات و موسیقی و علم الاصوات و فیزیک و علم الحیل و فلسفه و روش هر يك در اسلام، و در گروه دوم پزشکی و داروشناسی و زیست شناسی و منطق و کلام و فلسفه و کیمیا و نقش مترجمان یونانی و سریانی

در انتقال علوم از یونان به عالم اسلام مورد بحث قرار گرفت.
سخنرانی‌هایی که در این مجمع ایراد شد و مورد بحث و نقد و شرح و تفسیر قرار گرفت عبارت بود از:

الف. سخنرانی‌های گروه اول:

۱. نظریه توازی در ریاضیات اسلامی.
۲. برخی از مشکلات کتاب الاصول اقلیدس.
۳. آثار دانشمندان اسلامی قرون وسطی در علم الاکر (= کره‌ها).
۴. ابن سهل و ابوسهل کوهی در علم انکسار نور و هندسه.
۵. مثلثات کروی در آثار خوارزمی و ماهانی و ثابت بن قره.
۶. تجزیه و ترکیب نزد ابراهیم بن سنان.
۷. حل مشکلات موارد میان خوارزمی و سبط ماردینی (ابن فلوس).
۸. آثار ریاضی ابن فلوس.
۹. آثار علمی ابوسهل کوهی (قرن دهم میلادی).
۱۰. کاشانی در محاسبه مساحت مقرنس.
۱۱. برخی از مشکلات در کاربرد ریاضیات در حق الارث و ستاره‌شناسی در میان آثار علمی مراکش.
۱۲. رسائلی در لگاریتم لاتینی از قرن دوازدهم میلادی با توجه به محتوی و نویسندگان آن.
۱۳. مقایسه روش جدولی برای حل معادلات عددی در متون چینی و اسلامی.
۱۴. اصل موضوع توازی در سنت ریاضیات عبری.
۱۵. ورود علوم محضه اسلامی به هند در قرون وسطی و تحول آن.
۱۶. نقش فرضیه‌های بطلمیوس در ستاره‌شناسی اسلامی.
۱۷. تحول اصطراب نزد مسلمانان از سال ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ میلادی.
۱۸. رساله‌ای در کاربرد صورالکواکب عبدالرحمن صوفی.
۱۹. میراث علم نجوم در رصدخانه مراغه.
۲۰. ستاره‌شناسی در اندلس.
۲۱. نقل زیج ایلخانی و سایر منابع مسلمانان به زبان یونانی.
۲۲. سنت بطلمیوسی در مناظر ابن هیثم.

۲۳. تحلیلی از شیوه انتقال فرهنگ با اشاره ای به قدیم ترین تحول در علم المناظر (= نورشناسی).

۲۴. انتقال نورشناسی اسلامی به قرون وسطای لاتینی و اهمیت آن در فلسفه و هنر و علوم.

۲۵. روشهای ریاضی در علم میکانیک اسلامی.

۲۶. ارزشهای اسلامی و روشهای علمی بیگانگان با اشاره به مواردی در فیزیک و فلسفه طبیعی.

۲۷. علم الحركة در متون و تفاسیر اسلامی از کتاب الطبیعه ارسطو.

۲۸. تحقیقات جاری در علم هندسه میکانیک در اسلام.

۲۹. نظام هم آهنگ اکوستیکی در علم الاصوات اسلامی.

۳۰. تصویر جهان اسلام در گزارش فعالیت های علمی مؤسسه فرانسه در سال ۱۸۱۰.

۳۱. دیگرگونی در پزشکی اسلامی در اواخر قرن نوزدهم، در مورد مصر و تونس.

۳۲. یاداشتهایی درباره تاریخ علوم در دوره عثمانی.

۳۳. آموزش ریاضیات در قرن هجده و نوزده میلادی در تونس.

ب. سخنرانی های گروه دوم:

۳۴. ترجمه های عربی از آثار ژئوپونیک (= زمین ورزی، فلاح، کشاورزی).

۳۵. نظر رازی در مورد رفتار جنسی.

۳۶. پزشکی و تئوریهای زیست شناسی.

۳۷. مکتب های پزشکی در اسلام.

۳۸. معرفت شناسی در پزشکی ابن سینا.

۳۹. نقش ابوالقاسم زهراوی در تحول علم جراحی.

۴۰. خصایص انتقال پزشکی اسلامی به اروپا در قرون وسطی.

۴۱. نکته هایی درباره دوره شکل گیری کیمیاگری اسلامی.

۴۲. تاریخ مفاهیم و اعتقادات کلامی اسلامی.

۴۳. اصول فقه در دوره کلاسیک اسلامی.

۴۴. مشکلات تحقیق در اصول دین.

۴۵. ایجاد تعادلی تازه در خداشناسی.

۴۶. گزارشی از تحقیقات فلسفی و کلامی در دهه گذشته.

۴۷. تحقیق در فلسفه اسلامی در جهان اسلام و جهان غرب.
۴۸. وضع تحقیقات در فلسفه اسلامی در زمان حاضر و مسائل انتقال آن.
۴۹. چهره فیلسوفان یونانی نزد نویسندگان اسلامی.
۵۰. اشارات مؤلفان اخوان الصفا به منقولات حکما و فیلسوفان قدیم.
۵۱. ترجمه لاتینی کتاب طبایع چهارگانه از ابن سینا.
۵۲. نقش سریانی‌ها در انتقال و استفاده از میراث علمی و فلسفی یونان.
۵۳. وساطت سریانی‌ها در انتقال فلسفه یونان به اسلام، در مورد ارغنون ارسطو.
۵۴. اندیشه نگاری از امونیوس منحول یا نمونه‌ای از انتقال نوافلاطونی‌گری به جهان

اسلام.

۵۵. عربی و عبری، برخی از ممیزات انتقال اندیشه‌های علمی در قرون وسطی.
۵۶. اهمیت کتابهای طبقات در تاریخ علوم.
۵۷. بیت الحکمه بغداد.
۵۸. علی قلی خان قمی فیلسوف ناشناخته ایرانی در قرن هفدهم.
۵۹. ترجمه‌های عربی ارسطو و وحدت علوم در اسلام.
۶۰. فلسفه زبان از نظر ابونصر فارابی.
۶۱. تحقیقات اخیر در شناخت ابن رشد اندلسی و اندیشه‌های فلسفی در غرب عالم

اسلام.

۶۲. مفهوم تصور و تصدیق در الضروری فی المنطق ابن رشد اندلسی.
۶۳. نقش کتاب المسائل در آثار منطقی ابن رشد اندلسی.
۶۴. سنت علمای اسلام در پذیرش خطابه ارسطو، جمع‌بندی فعالیت‌ها و تحقیقات علمی انجام شده درباره آن.
۶۵. کتاب المعاد، ابن سینا نوشته شده در ری ۱۰۱۴ یا ۱۰۱۵ میلادی و رساله الاضحویه فی امرالمعاد از تألیفات او.

این جانب که در گروه دوم شرکت داشتم، در نخستین جلسه مجمع که صبح روز چهارشنبه اول آذر تشکیل شد به عنوان رئیس جلسه برگزیده شدم و در بعدازظهر همان روز سخنرانی خود را تحت عنوان: مکتب‌های پزشکی در اسلام ایراد نمودم. و قبل از سخنرانی خود به نام و عنوان مجمع که «تاریخ فلسفه و علوم عرب» یاد شده بود و همچنین به عناوین سخنرانی‌ها که همه علوم اسلامی را به عرب منتسب می‌داشت ایراد گرفتم و خلاصه سخنم در

این مورد از این قرار بود:

اصطلاح «علوم و فلسفه عرب» که فلسفه و علوم اسلامی را به «عرب» منسوب می‌دارد، گذشته از اینکه حقی از مسلمانان را که در طی قرون و اعصار از چین و ترکستان گرفته تا اندونزی و مالزی و از هند و شبه قاره تا سرزمین اندلس ضایع می‌کند، از نظر علمی نادرست است و مناسب شأن مؤسسه‌ای علمی نیست که پا روی اصول علمی بگذارد و چون بحث در این موضوع مجلسی جداگانه را اقتضا می‌کند بطور اجمال اشاره به چند نکته که این مساله بدیهی را روشن می‌سازد می‌نماید:

۱. علی بن ربن طبری، پزشک قرن سوم هجری که در طبرستان از بلاد شمالی ایران به دنیا آمده و مدتی کاتب مازیار بن قارن بوده، در کتاب پزشکی خود فردوس الحکمة مکرراً اشاره به بلاد خود طبرستان می‌کند و مشاهدات خود را از گلها و گیاهان و پرندگان و جانوران آن بلاد اظهار می‌دارد، آیا وقتی او به صراحت می‌گوید: «پدرم از کاتبان شهر مرو بود.» و درجایی می‌گوید: «از بلاد خود به سرّ من رای کشانده شدم.» و درجایی دیگر می‌گوید: «برای مازیار بن قارن به زبان محلی خویش چیز می‌نوشتم.» آیا طبرستان که بلاد او بوده عربستان بوده و زبان او که طبری بوده به معنی زبان عربی است که اکنون او را «طیب عرب» بنامیم.
۲. علی بن الحسین ابن هندو که در هندو جان از روستاهای قم به دنیا آمده، و در ری کاتب و منشی سیده بوده و در طبرستان مجالس درس داشته و در گرگان از دنیا رفته و در خانه خود مدفون شده و کتاب معروف او مفتاح الطب را اخیراً ما در ایران منتشر کرده ایم اگر پشت جلد این کتاب می‌نوشتیم، «ابن هندو الطیب العربی» آیا اهل علم به ما نمی‌خندیدند.
۳. فیلسوفان بزرگ ایرانی همچون میرداماد استرآبادی. صاحب کتاب قبسات و صدرالدین شیرازی، صاحب کتاب اسفار عقلی و عبدالرزاق لاهیجی، صاحب شوارق الالهام و حاج ملاهادی سبزواری صاحب شرح غررالفرائد یا شرح منظومه که در ایران به دنیا آمده و در ایران درس خوانده و در ایران درس داده و در ایران از دنیا رفته اند می‌توان گفت: «هُم عُلَمَاءُ الْعَرَب».

۴. در سال ۱۹۷۳ عبدالرحمن بدوی به ایران آمد و کتابی را به نام افلاطون عندالعرب برای چاپ به مؤسسه ما عرضه داشت و پیش از آن او چند کتاب تحت عنوان: ارسطو عندالعرب، افلوطین عندالعرب، الافلاطونية المحدثه عندالعرب منتشر ساخته بود. من به ایشان گفتم شما که در این کتاب منقولاتی از ابونصر فارابی و ابوریحان بیرونی و عامری نیشابوری به نقل آورده اید با چه منطقی به این دانشمندان اطلاق عرب می‌نمایید؟ اگر اینها

عربند پس کلمه «عجم» که ابن خلدون در عبارت زیر آورده: «انَّ حَمَلَةَ الْعِلْمِ فِي الْمِلَّةِ الْإِسْلَامِيَّةِ أَكْثَرُهُمُ الْعَجَمُ» به چه قوم و طایفه ای اطلاق می شود؟ ایشان با استدلال من متقاعد گردیدند و آن را افلاطون فی الاسلام نام نهادند و در سالهای بعد هم با همین عنوان، آن کتاب را در بلاد عربی تجدید چاپ کردند.

سپس در ادامه سخنان خود گفتم اگر ملاك شما نوشتن به زبان عربی است، نه تنها هم اکنون علمای حوزه های علمیه ایران کتابهای فقهی و اصولی و فلسفی و کلامی خود را به زبان عربی تألیف می کنند تا مورد استفاده علما و دانشمندان سایر بلاد اسلامی قرار گیرد، بلکه من خود چند مقاله و رساله به زبان عربی نوشته ام که در مجامع علمی که در کشورهای عربی تشکیل شده بود آن را به عنوان سخنرانی عرضه داشتم آیا با این ملاك من می توانم خود را «عرب» بنامم؟

من پیشنهاد می کنم که به جای کلمه «عرب» کلمه «اسلام» را بگذارید که یمن و برکت این کلمه که جامع وحدت امت مسلمان است شرف و افتخاری به منتسبان آن می بخشد؛ و اگر خرده گرفته شود که این کلمه مسیحیان و یهودیانی را که در حوزه های علمی اسلامی شهرت علمی داشته و آثاری از خود به یادگار گذاشته اند شامل نمی شود، پاسخ داده خواهد شد که اطلاق کلمه «مسلمان» یا «مسلم» در عربی برآنان دارای اشکال است نه کلمه «اسلام» که معنی و مفاد آن این است که کسانی که در حوزه های علمی اسلامی و یا در قلمرو تمدن اسلامی در جریان تعلیم و تعلم و علم و دانش قرار داشته اند؛ و دلیل بر صحت استعمال این کلمه در این موارد عبارت عبدالکریم شهرستانی در کتاب ملل و نحل است که گفته است: «الْمُتَأَخَّرُونَ مِنْ فَلَاسَفَةِ الْإِسْلَامِ مِثْلُ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَقَ الْكِنْدِيِّ، وَ حَنِينَ بْنِ إِسْحَقَ...» که حنین بن اسحق مسیحی را از فیلسوفان اسلام به شمار آورده است.

و در پایان چنین نتیجه گرفت که شایسته مجامع علمی نیست که در آن از قوانین و ضوابط علمی عدول گردد و به تعصب و خودستایی و تضييع حقوق علمی دیگران کشیده شود و این پیشگفتار او موجب شد که سخنرانان بعد از او کمابیش به جای کلمه «عرب» از کلمه «اسلام» استفاده می کردند یا عربی و اسلامی را توأماً ذکر می نمودند و همین تعبیر اخیر در قطعنامه پذیرفته شد.

او پس از این مقدمه، سخنرانی خود را تحت عنوان: مکتب های پزشکی در اسلام به زبان انگلیسی ایراد نمود که مضمون فارسی آن از این قرار است:

در یونان قدیم سه مکتب پزشکی عمده وجود داشت که به نامهای زیر خوانده می شد:

مکتب اصحاب تجارب (= The Empiricists)، مکتب اصحاب قیاس (= The Dogmatists)، مکتب اصحاب طب حیلی (= The Methodists) استدلالات و احتجاجات هر يك از این سه مکتب در تثبیت مواضع علمی خود ورد مخالفان در دو کتاب از جالینوس یعنی: فی فرق الطب للمتعلّمين و التجربة الطّبیّة به تفصیل یاد شده است. در کتاب اول جالینوس گفتار هر صنف از فرقه های سه گانه که در جنس با هم اختلاف دارند توصیف می کند و موارد ادعا و احتجاج ورد مخالفان هر يك را بیان می دارد و قید «جنس» برای آن است که در تحت هر يك از این سه فرقه فرقه های دیگری یافت می شود که در «نوع» با هم اختلاف دارند. حنین بن اسحق این کتاب را از یونانی با مقابله نسخه سریانی آن به زبان عربی ترجمه کرده و متن عربی کتاب به اهتمام دکتر سلیم سالم در سال ۱۹۷۸ در قاهره به طبع رسیده است.

در کتاب دوم جالینوس دادگاهی خیالی تشکیل می دهد و نماینده هر يك از سه فرقه را در برابر اعتراضات مخالفان برای پاسخ گویی می خواند و خود او در آغاز موضع خود را چنین بیان می دارد: «پزشکان حاذق و فیلسوفان فاضل بر این اتفاق دارند که صنعت پزشکی در آغاز امر به وسیله قیاس همراه با تجربه استخراج گردیده، و اکنون نیز کسانی در درمان بیماری ها توفیق می یابند که این دو روش را با هم بکار ببرند».

این کتاب به وسیله حنین بن اسحق از یونانی به سریانی و به وسیله حبیش از سریانی به عربی ترجمه گردیده و متن عربی آن با ترجمه انگلیسی در سال ۱۹۴۴ میلادی به اهتمام ریچارد والزر در آکسفورد به چاپ رسیده است.

به موازات ترجمه و انتقال و ورود میراث علم پزشکی از یونان به جهان اسلام بحثها و گفتگوها درباره اصل و ریشه پزشکی و روشهای گوناگون درمان بیماری ها وارد حوزه های علم پزشکی در بلاد اسلام شد؛ و حتی این بحثها از مدرسه ها به دارالخلافه بغداد کشیده شد. مسعودی در کتاب مروج الذهب می گوید که الواثق خلیفه عباسی، روزی گروهی از فیلسوفان و پزشکان از جمله بختیشوع و ابن ماسویه و میخائیل و سلمویه و حنین بن اسحق را در مجلسی گردآورد و به آنان گفت می خواهم بدانم که اصل و ریشه و مأخذ پزشکی از کجا بوده است؟ آیا با حس دریافت شده یا با قیاس و سنت و یا با عقل و یا با شرع؟ یکی از آنان پاسخ داد که پیشینیان را عقیده بر این بوده که پزشکی فقط با تجربه، دریافت شده و تجربه، عبارت است از اینکه حس محسوس واحدی را در حالت های گوناگون ادراک کند؛ و گروهی دیگر معتقد بوده اند که حيله و چاره در طب این است که فرد فرد از بیماری ها و سبب های آنها به اصولی که فراگیر آنها است برگردد و از خود طبیعت و بیماری موجود در حال استدلال بر داروی مناسب شود؛ و این

گروه را اصحاب طب حیلی می گویند.

واثق پرسید که جمهور اعظم پزشکان بر چه عقیده اند؟ آنان پاسخ دادند: «قیاس» و آن عبارت است از اینکه پزشک با شناخت طبیعت بدن‌ها و اعضا و افعال آنها، شناخت بدن‌ها در حال بیماری و تندرستی، شناخت هواها و اختلاف آنها، شناخت حرفه و عادات و خوردنی و نوشیدنی و سن بیمار و شناخت میزان نیروی بیمار قواعد و قوانین کلی را استنباط کند تا در هنگام مواجه شدن با جزئیات به آنها مراجعه کند.

اسحق بن حنین در تاریخ پزشکان و فیلسوفان خود، مناظره میان ابوالعباس بن فراس و ابوالعباس بن شمعون را درباره اساس و آغاز علم پزشکی نقل می کند؛ و سپس از قول یحیی نحوی اسکندرانی می گوید که پزشکی از اسقلیپوس اول آغاز شد که آن را با تجربه کشف کرد؛ و پس از او تا ظهور جالینوس هشت تن پزشک، روش او را ادامه دادند و همه بر این عقیده بودند که تجربه توأم با قیاس، صحیح ترین روش درمان پزشکی است؛ تا آنکه نوبت به افلاطون رسید و او صریحاً اظهار داشت که تجربه و قیاس هر یک به تنهایی خطرناک است و هر دو باید با هم بکار برده شوند. در این میان کسانی پیدا شدند که کتابهایی در حیل‌های پزشکی نوشتند و می خواستند مردم را فاسد کنند و آنان را از روش قیاس و تجربه باز دارند برخی این عقیده را پذیرفتند و برخی دیگر رد کردند تا آنکه جالینوس پیدا شد و این عقیده را ابطال کرد و کتابهای آنان را سوزانید و روش تجربه همراه با قیاس را استوار ساخت.

از آنچه که یاد شد بدست می آید که بحث و مناظره درباره روشهای مختلف پزشکی و مکتب‌های سه گانه آن در قرن سوم هجری رونق فراوانی داشته و ادامه این بحثها به قرون بعد نیز کشیده شده است.

ابن ابی صادق نیشابوری، پزشک قرن پنجم هجری در شرح خود بر کتاب الفصول بقراط آنجا که نخستین فصل (آفورسم) بقراط را نقل می کند: «الْعَمْرُ قَصِيرٌ وَالصَّنَاعَةُ طَوِيلَةٌ وَالْوَقْتُ ضَيْقٌ وَالتَّجَرِبَةُ خَطَرٌ وَالْقَضَاءُ عُسْرٌ».

چنین می گوید: تجربه بر دو نوع است: یکی آن است که در مشاهدات جزئی قوانین کلی آن در نظر گرفته شود و این هیچ خطری ندارد و هر کس بدان نیازمند است.

نوع دوم آن است که چیزهایی بدون قیاس و اصل و قانون مورد امتحان قرار داده شود و این آن تجربه ای است که خطر دارد و مورد وثوق و اعتماد نیست. اما دشواری قضا که همان قیاس است از این جهت است که قیاس، خود دشوار است و بدیهی است که اگر تحصیل سایر صناعتها بر آن مبتنی باشد به صعوبت و دشواری می انجامد، مگر آنکه تجربه همراه آن باشد.

مفصل ترین و جامعترین منبع در دوره اسلامی برای آگاهی از فرقه های سه گانه پزشکی کتاب مفتاح الطب اثر ابوالفرج علی بن حسین بن هندو، پزشك نامدار ایرانی است که در سال ۴۲۰ هجری درگذشته او فصل ششم از کتاب خود را اختصاص به بیان فرقه های پزشکی داده که خلاصه آن در اینجا یاد می شود:

همه پزشکان بر این امر اتفاق دارند که هدف پزشکی، افاده صحت یعنی رساندن سلامتی به بیمار است؛ ولی در روش بدست آوردن چیزهایی که مفید صحت هستند اختلاف دارند. برخی می گویند آن چیزها به وسیله تجربه بدست می آید و آنان را «اصحاب تجربه» خوانند.

برخی دیگر معتقدند که تجربه، به تنهایی در این امر کافی نیست، بلکه تجربه باید با قیاس توأم باشد و اینان را «اصحاب قیاس» گویند.

گروه سوم هم هستند که به نام «اصحاب الحیل» خوانده می شوند؛ زیرا آنان می پندارند که در خلاصه کردن طب حيله ورزیده و فضول و زوائدی که اصحاب تجربه و اصحاب قیاس خود را بدان مشغول داشته اند از پزشکی حذف کرده اند.

ابن هندو در توصیف و معرفی این سه فرقه چنین ادامه می دهد:

اصحاب تجربه می گویند طب به وسیله تجربه، استخراج می گردد و معنی تجربه، همان عملی است که از حس بدست می آید. و نیز گویند که اصول و قوانین طب به چهار چیز حاصل می گردد: اتفاقی، ارادی، تشبیه، نقل از چیزی به شبیه آن.

اتفاقی نیز بر دو قسم است: اتفاق طبیعی، همچون خون دماغ و عرق و قی و مانند آن که بالطبع عارض می گردد و سود و یا زیانی را در بردارد. اتفاقی عَرَضی آن است که برای انسان امری اتفاق می افتد که بیرون از قصد و همچنین طبیعت اوست و سود یا زیانی را به دنبال دارد مانند آنکه بیمار بیفتد و از او خون جاری شود.

ارادی آن است که امری با اختیار، مورد تجربه قرار گیرد و انگیزه چنین تجربه ای خواب دیدن یا مانند آن باشد.

تشبیه آن است که پزشك در کار خود یکی از سه موارد یاد شده را ملاك عمل در موردی حدید قرار دهد؛ مثلاً هرگاه دید بیماری که دچار تب خونی است با خون رفتن از بینی به صورت اتفاق طبیعی یا اتفاق عرضی و یا به اراده شخصی بهبود یافته او در نظایر این بیماری فصد (= رگ زدن برای بیرون آمدن خون) را تجویز می کند.

نقل آن است که پزشکان با بیماری هایی روبرو می شوند که تاکنون ندیده اند و یا

دیده اند، ولی داروی مجربّی برای آن در نظر ندارند، در این هنگام متوسل به نقل می شوند، یعنی داروی تجربه شده در بیماری خاصی را در بیماری شبیه به آن بکار می برند، و یا داروی تجربه شده در عضو خاصی را در عضو مشابه آن استعمال می کنند، و یا در هنگام عدم دسترسی به دوی خاصی از داروی مشابه آن استفاده می کنند.

اصحاب قیاس می گویند شکی نیست که حسّ و تجربه، مبدأ و ریشه علوم و صناعات هستند؛ ولی این دو باید آلت و ابزار فکر قرار گیرند و قوانین پزشکی و صناعات دیگر باید با فکر و قیاس که شناخت مجهولات از معلوم است استخراج گردد یعنی با بکار بردن فکر و قیاس باید طبایع بدن‌ها یعنی مزاج‌ها را بشناسیم و نیروهایی را که سبب دیگرگونی بدن‌ها می شود بدانیم. اسبابی که موجب دیگرگونی بدن‌ها می شوند بر دو نوع هستند:

نوعی که بدن را بالضروره تغییر می دهند؛ مانند هوای محیط، و حرکت و سکون، و خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها، و خواب و بیداری، و استطلاق و احتباس (یا استفراغ و احتقان) و عوارض روحی (یا حوادث نفسانی) همچون اندوه و شادی و خشم و غیظ و فزع.

نوع دوم آنکه به صورت غیر ضروری موجب دیگرگونی بدن می گردند؛ مانند تغییری که در نتیجه ضربت شمشیر یا حمله جانور درنده و یا سوختگی در بدن پدید می آید.

همچنین باید نوع دردی که پزشك، قصد درمان آن را دارد شناخته شود؛ زیرا تا نوع درد شناخته نگردد بیرون آوردن آن از بدن غیر ممکن است، و نیز اندازه درد باید دانسته شود تا ملاک درمان قرار گیرد زیرا اندازه درد براساس امور زیر متفاوت است: نیروی بیمار و سن و مزاج او، و اینکه این بیماری در چه فصلی اتفاق افتاده و هوای روز بخصوص بیماری چگونه بوده است، و شهری که بیمار در آن زندگی می کند چه نوع است، و همچنین بیمار به چه چیز عادت و به چه شغلی اشتغال دارد.

بنابراین فرق میان این دو گروه این است که اصحاب تجارب، هنگام برخورد بیمار به تجربیات گذشته از کسانی که دارای همین نوع از بیماری بوده، و مقدار بیماری و مزاج بیمار و سن او هم مانند بیماران گذشته بوده - بر می گردند و همان دارو را که در گذشته توفیق آمیز بوده بکار می برند ولی اصحاب قیاس از همان شواهد که سن و مزاج و عادت و شهر بیمار باشد قانون کلی در هر نوعی از انواع بیماری‌ها در ذهن خود ترسیم می کنند و هنگام برخورد با بیماری تازه به آن قانون مراجعه می کنند.

اما اصحاب حیل به اسباب بیماری‌ها و عادات و سن بیماران و اوقات سال و مزاج و شهرها و نیروها و اعضا نمی نگرند و در برخورد با بیماری‌ها به تك تك خواص آنها توجهی

ندارند، چه آنکه آنها را نهایی نیست، بلکه توجهشان فقط معطوف به شناخت جنبه‌های کلی و عام است که نزد آنان عبارت است از استمساك و استرسال و ترکیب از هر دو. مرادشان از استمساك، حبس شدن فضولاتی است که عادتاً می‌باید از بدن برون آید همچون بند آمدن ادرار و مانند آن. و مقصود آنان از استرسال، افراط در بیرون آمدن همین فضولات است مانند پی‌درپی ادرار کردن و مانند آن. و ترکیب آن دو در بیماری است که جامع هر دو باشد مانند چشم که دچار ورم می‌شود و اشك از آن بسیار سرازیر می‌گردد.

آنان می‌گویند درمان این سه بیماری اجمالی یا با تدبیر خوردنی و نوشیدنی و یا حرکت و سکون و یا با خواب و بیداری است.

ابن هندو در پایان حق را با اصحاب قیاس می‌داند و رأی اصحاب حیل را مطعون و مخدوش جلوه‌گر می‌سازد و به این نتیجه می‌رسد که اصحاب قیاس مجال گسترش و توسع در طبع را در وجوه معالجات و شناسایی بیماری‌ها دارند، و اصحاب تجارب که به قیاس معتقد نیستند این مجال برای آنان تنگ می‌گردد. و اصحاب حیل هم که کاری به امور خصوصی ندارند و فقط به جنبه‌های عمومی توجه دارند دچار خطاهای بسیار می‌گردند.

هدف از بیان این سخنرانی این بود که نشان دهد که مکتب‌های سه گانه‌ای که در یونان باستان وجود داشته بحثها و احتجاجات آنها در دوره اسلامی نزد پزشکان ادامه یافته و علی‌رغم اینکه در یونان توجه به روش تجربه و قیاس توأماً بوده است، در اسلام تأکید بیشتر بر قیاس شده است و ممکن است حدس زده شود که این در نتیجه نفوذ علم منطق در مراکز علمی اسلامی بوده که نه تنها در طب بلکه در نحو و حدیث و فقه و اصول نیز اثر گذاشته است و امیدوارم که این گفتار سرآغازی برای تحقیق در روشهای مختلف علمی همه علوم و فنون اسلامی باشد.

ان شاء الله تعالی

از ایرانیانی که در جلسات مجمع حضور داشتند آقایان دکتر تجویدی و دکتر محمد جعفر معین فر بودند و آقای دکتر نصرالله پورجوادی نیز از روز دوم در جلسه‌ها شرکت داشتند از چهره‌های معروف که در این مجمع اتفاق گفتگو با آنان دست داد عبارت بودند از: دکتر رشدی راشد، استاد دانشگاه پاریس که اخیراً مجموعه رسائل ریاضی شرف الدین طوسی را همراه با ترجمه فرانسه در پاریس منتشر کرده است. دکتر محسن مهدی استاد دانشگاه هاروارد که چندی پیش کتاب الحروف فارابی را منتشر ساخت و بزودی کتاب الواحد والوحدة از فارابی را نیز منتشر می‌کند. دکتر جورج قنواتی، رئیس مؤسسه مطالعات شرقی در قاهره که اخیراً کتابی تحت عنوان: رسائل ابن رشد الطبیعة را منتشر کرده و نسخه‌های خطی آثار ابن رشد در

کتابخانه اسکوریال را نیز در کتابی دیگر معرفی کرده است. دکتر چارلز باترورث، استاد دانشگاه مریلند که آثار فلسفی ابن رشد اندلسی با همت او در چند سال اخیر منتشر شده است. دکتر زکی اسکندر که فهرست کتابهای خطی طبی مؤسسه تاریخ پزشکی ولکام لندن و نیز کتاب *فی محنة الطیب جالینوس* همراه با ترجمه انگلیسی به کوشش او اخیراً در آلمان انتشار یافته است. دکتر جورج صلیبا، استاد دانشگاه هاروارد که کتاب *الهیة عرضی دمشقی* از همکاران نصیرالدین طوسی در رصدخانه مراغه با کوشش او به چاپ رسیده است.

آقای دکتر رضی الله انصاری، استاد فیزیک دانشگاه اسلامی علیگر هندوستان که با بنیاد پزشکی همدرد در دهلی نو همکاری دارند و مجله تحقیقات در تاریخ پزشکی و علوم زیر نظر ایشان منتشر می شود بشارت دادند که دولت هند مؤسسه تاریخ پزشکی و تحقیقات پزشکی همدرد را تبدیل به یکی از دانشگاههای رسمی هند کرده که به نام «جامعه همدرد» خوانده می شود. ایشان از طرف حکیم عبدالحمید رئیس آن دانشگاه، برای من پیغام آورده بودند که همکاری با آن دانشگاه را در زمینه تاریخ طب اسلامی بپذیرم؛ و همچنین اطلاع دادند که من به عنوان یکی از مشاوران علمی مجله «تحقیقات در تاریخ پزشکی و علوم» که مجله ای فصلی در سطح بین المللی است و از سال ۱۹۷۷ تاکنون نه مجلد از آن منتشر شده است برگزیده شده ام. در پایان مجمع این جانب برخی از کتابهایی را که خود تألیف یا تصحیح کرده بودم به کتابخانه مؤسسه جهان عرب اهدا کردم این کتابها عبارت بود از: *معالم الاصول*، حسن بن شهید ثانی؛ *قبسات*، میرداماد؛ *شرح منظومه*، حاج ملاهادی سبزواری؛ *شرح باب حادی عشر*، علامه حلی؛ *شرح الهیات شفا*، ملا مهدی نراقی؛ *مفتاح الطب*، ابن هندو؛ *ترجمه شرح منظومه سبزواری*، فیلسوف ری، محمد بن زکریای رازی؛ *شرح تبریزی بر بیست و پنج مقدمه*، ابن میمون؛ *رسالة ابی ریحان فی فهرست کتب الرازی*، تعلیقه آشتیانی بر شرح منظومه، *الاسؤلة والاجوبه*، ابن سینا، بیرونی.

بسیاری از استادان و دانشجویان مایل بودند که این کتابها را در اختیار داشته باشند تا درباره آنها به تحقیق پردازند، خصوصاً که در متمم برخی از سخنرانی ها اشاره به کتابهای فلسفی و کلامی و منطقی که در ایران منتشر شده، کرده بودم. این جانب قول دادم که با کمک مقامات علمی کشور جمهوری اسلامی، این کتابها را برای آنان ارسال نمایم.

این بود گزارشی کوتاه از سفر چهار روزه من به پاریس؛ امیدوارم که اولیای علمی کشور ما توجهی بیشتر به علوم و معارف اسلامی معطوف دارند؛ و این گونه نباشد که ما یگانه کشوری باشیم که مرکز و مؤسسه ای درباره تحقیق در تاریخ علوم در اسلام نداشته باشیم و ما را

در همه جا به بی توجهی به میراث علمی و افتخارات گذشته خود منسوب دارند، و ما ناچار باشیم برای شناخت بزرگان کشور خود دست نیاز به دیگران دراز کنیم و باید بدانیم که توجه و تحقیق در میراث علمی گذشته رهنمودی برای نسل جوان خواهد بود که با همان تقوای علمی و عملی به تحصیل علم و دانش پردازند و عقب افتادگی هایی را که در نتیجه غفلت و جهل در طی قرون پیدا شده جبران کنند.

بعون الله و توفيقه تعالى

Medical sects in Islam

In the history of Greek medicine three main sects were notable, namely the empiricists (Ashab at-tajarib) the dogmatists (Ashab al-Qiyas) and the methodists (Ashab al-Hiyal). Different opinions and arguments of these sects can best be seen in two works of Galen, that is: On medical sects for students (Fi Firaq al-Tibb li al-Muti'allimin)¹ and On medical Experience (Fi al-tajriba al-tibbiya).² In his work, Pinax, which is in fact a list of his own works, he advises the students to start their studies by reading On medical sects.³ Hunain ibn Ishaq, who translated this book into Arabic says that the purpose of Galen was to bring side by side the arguments of these three sects, which differ from each other by genus, Hunain also adds that each of these sects include smaller divisions which differ from each other by the species.⁴ This book known as De sectis in latin, was one of the sixteen works by Galen which were compulsory for the medical students of Alexandria.⁵ Galen's On medical Experience was translated by Hunain from Greek into syriac and by Hubaish from syriac into arabic. In this work, Galen creates an imaginary court in which the representatives of each sect demonstrate their positions and refute the positions of the other sects. He starts his work by saying that:

"The art of healing was originally invented and discovered by analogy (Qiyas) in conjunction with experience (Tajriba) and to day also it can only be practised excellently and done well by one who employs both of these methods".⁶

Although his position is made clear in the above passage, yet he dissassociate himself from either of the two sects, namely the dogmatists and the empiricists in the following statement:

"You must not allow yourself to think that what I am about to say first against Empiricism in this book is my own personal opinion, or that the second argument I am in support of Empiricism is my own view. Rather shall I let one of the Dogmatists bring forward the first argument, which is similar to Asclepiades' view, and the second argument shall be laid down by a representative of the Empiricists, Menodotos if you like, or Serapion, or Theodosius"⁷.

At the same time, as the Greek medical heritage was being transmitted into Arabic, arguments concerning the nature of these sects was taking place among Islamic physicians.

Mas'udi states that at the time of Al-Wathiq, the Abbasid caliph, a group of philosophers and physicians among which were Bukhtisu', Ibn Masuyah, Hunain and Salmuyah, were asked by the caliph about the origin of medicine and whether it was sense, reason or tradition. One of those present spoke about the arguments of each sect on these matters. When Al-Wathiq asked about the opinion of the majority of the physicians, they anonimously declared that they are in favour of the dogmatists⁸.

Ishaq Ibn Hunain in The History of Physicians and Philosophers quotes John Philoponos as saying that Asclepios who was the first physician, invented medicine with the help of experience⁹. And after mentioning those physicians who appeared after Asclepios Ishaq continue as follows:

They considered experience and analogy as the most correct methods of medicine. Medicine thus continued to be transmitted from those pupils to those members of their families whom they taught and left behind¹⁰.

When plato appeared and studied the treatises, he realized that experience alone was bad and dangerous and that analogy alone was not correct. Therefore, he considered the two opinions together as correct. He burned the books which they had composed, and left the old books which contained the two opinions together Ishaq mentions that after plato, Hippocrates the son of Heracleides, remained as the unique man of his time, the man of perfect virtue, the one who has become proverbial, I mean the philosopher-physician. He strengthened the craft of analogy and experiance in a marvelous manner, so that no slander would be able to dissolve it and tear it apart. Then he continues that: "When Hippocrates died, he left behind children and pupils from the clan of Asclepios and other clans, Medicine continued to be transmitted from those

physicians to those whom they taught, until the time of the appearance of Galen. The noteworthy physicians in the interval between Hippocrates and Galen are quite a few. Among them there was one who held a different opinion and composed books on procedures methodism in the craft of medicine. He wanted to corrupt the people and to lead them away from the belief in analogy and experience. Some physicians continued to accept methodism, and others did not, until Galen appeared. He disapproved of methodism, and others did not, until Galen appeared. He disapproved of methodism, destroyed it, burned the books which existed on it, and invalidated that technique¹¹."

As it was shown above at the third century of the Hijrah, scholars and physicians payed special attention to these three sects and their arguments. What was agreed upon was that experience and analogy should be used together to solve medical issues and that each one alone was not valid. This point has been made clear by Ibn Abi sadiq Nishaburi¹² (fl. 5th cent. A.H.) in his commentary on Hippocrates Aphorism. In connection with the first aphorism, that is "Life is short, and art is long, the occasion fleeting, and experience is dangerous and analogy is difficult"¹³ "Al-Umr qasir wa al-sina'a tawila wa al-waqt dayyiq wa al-tajriba khatar wa al-Qada Asir"¹⁴, Ibn Abi sadiq comments that if experience is not based on analogy, and not issued from a principle and rule it can be very dangerous. On the other hand analogy, which is difficult in itself, cannot be used as a source for other arts, without the help of experience¹⁵.

The most comprehensive account on the medical sects is given by the Iranian physician Ibn i Hindu of Qum (d. 420AH/1029AD) in his book entitled *The key to the science of Medicine (Miftah al-Tibb)*¹⁶.

The sixth chapter of *Miftah al tibb* is devoted to the Medical sects a summary of which is as follows.

Each of the various medical "sects" has its own particular view and method in recognizing illness and treating it. The physicians agree that the goal of medicine is to confer the benefit of health, that is to give health to sick persons. On the method of obtaining the things which are useful to health, however, they differ. Some say that such things are obtained through experience (tajriba). These are called empiricists. Others believe that experience alone is not enough, but that it must rather be combined with analogy (giyâs), these are called the dogmatists. There is also a third group, called the methodists (ashab al-hiyal), because they imagine that they have through clever strategy made the science of medicine more summary, purifying it of the superficialities and accretions with which the empiricists and dogmatists preoccupy themselves.

Ibn Hindu goes on to describe and characterize each of these sects as follows.

The empiricists say that medicine is derived from experience, experience being the knowledge which is obtained through the senses. They also say that the principles and rules of medicine result from four things: incident (ittifâq), intention (irâda), comparison (tashbih), and the use of something in one case that was used in another, similar case (naql min shay 'ilâ shabihi-hi).

"Incident" is in turn divided into two parts: natural incident, such as a nosebleed, a sweat, vomiting, or other similar things which occur naturally and which confer either benefit or harm; and "accidental" incident, which occurs in a human being neither naturally nor through his intention, and which similarly results in either some benefit or some harm. An example of an accidental incident is when a sick person falls and blood flows out of him.

"Intention" means when something is experienced by choice; the motive for such an "experiment" may be something seen in a dream, or other similar things.

"Comparison" is when the physician employs one of the three instances mentioned above [that is intention, natural incident, or accidental incident] when a new case presents itself. For example, when he sees that his patient who has a bloody fever obtains relief through a flow of blood from his nose, whether that occurs naturally, accidentally, or through the personal will then he will try drawing blood in similar illnesses.

Finally, naql is the method employed when the physician encounters an illness which he has not seen before, or which he has seen but for which there is no proven treatment. In this case he will resort to naql, that is he will use a medicine which has been proven in the case of one illness in a similar illness, or will use a medicine proven in the case of one organ of the body for another similar organ; or if he does not have access to the proper medicine, he will use a similar one.

The dogmatists hold that there is no doubt that sense and experience are the root and principle of all sciences and arts; but that these must be subject to the instruments of thought. They say that the rules of medicine and of other arts must be derived through thought and analogy, that is the determination of unknown things through things which are known. It is through the use of thought and analogy that the various natures the constitutions may be known, and through which the faculties which are the cause of changes in the body may also be known.

Causes of changes in the body are of two types. One is that which

necessarily results in alteration: such are climate, movement and rest, food and drink, sleep and wakefulness, and constipation and looseness as well as mental occurrences such as sorrow or happiness, anger or joy. The second type of cause is that which results in a change in the body without that change being necessary; such as the change which appears as the result of the blow of a sword, the attack of a wild animal, or burns to the body.

It is also necessary to know the type of illness which the physician intends to treat, for if it is not known then it will not be possible to take it away from the body. Finally, one must know the extent of the illness in order for the type of treatment to be determined. The extent will vary in accordance with the following factors: the bodily strength of the patient, age, temperament, the season in which the illness appears, the weather on the day it appears, the type of city the patient lives in, and his habits and profession.

The difference between these two sects is that when a patient comes to an empiricist he refers to his previous experience of persons who have had the same type of illness to the same degree, and who are of similar age and temperament. Then he prescribes the same medicine which proved effective in the past. The analogist, however, will on the basis of the same evidence that is age, temperament, habits, and residence envisage a general rule with regard to each type of sickness, and when he is presented with a new case will refer to that rule.

As for the methodists, they examine neither the causes of illnesses, nor the habits and age of the patient, nor the times of the year, temperament and residence, bodily strength or the members of the body. They do not pay attention to each separate and particular case in itself, and they say such cases are unlimited. Their attention is directed instead to a knowledge of the most general aspects, which consist according to them either of constipation and looseness, or a combination of the two. By constipation they mean the trapping of waste which should normally be eliminated from the body, such as the retention of urine and other such things. By looseness they mean an excess in the elimination of these same wastes, such as constant urination and the like. By a combination of the two, finally, they mean a sickness which combines both conditions, such as an eye which is swollen but which is at the same time constantly shedding tears.

The methodists state that the treatment of these three general illnesses is accomplished either through the management of food and drink, through rest and movement, or through sleep and wakefulness.

Ibn Hindu finally declares that the dogmatists are correct, and goes on to

demonstrate the invalidity of both the empiricist and methodist schools. He concludes that it is the dogmatists who hold out the possibility of progress in methods of diagnosis and treatment. The empiricists, because they do not believe in analogy, are extremely limited in this area. As for the methodists, who do not deal at all with particularities but pay attention only to certain general aspects, they are subject to many errors¹⁷.

In this paper I have tried to show that the arguments of the three Greek medical sects were continued among the physicians of the Islamic world. In spite of the fact that among the Greeks attention was paid to experience and analogy together, it appears that Islamic physicians were more in favour of analogy. I can suggest that this is due to the influence of logic in the centers of scholarship. This influence is evident not only in medicine but also in Arabic grammar and Islamic jurisprudence. It is hoped that more research may be carried out on this point.

NOTES

1. Edited by Muhammad Salīm Sâlim, Cairo, 1978.
2. Edited by Richard Walzer, Oxford, 1944.
3. Introduction of M.S.S to Galens On Medical sects, p. 4.
4. Hunayn ibn Ishaq, *Risalah ila Ali ibn Yahya, fi dhikr ma tarjama min kutub Jalinus*, edited by Bergstrasser, Leipzig, 1925, p.4.
5. Ibn Jumay', *Treatise to salah ad-din on the Revival of the Art of Medicine*, edited and translated by H. Fahndrich, Wiesbaden, 1983, p. 19.
6. Galen On Medical Experience, p. 85.
7. Ibid, p. 87.
8. Mas'udi, *Muruj al-dhahab*, edited by Charles Pellat, Beirut, 1973, vol. 4, p. 379.
9. Ishaq B. Hunayn's, *Tarih al-Atibba'*, by Franz Rosenthal, Oriens, No 7. 1954, p. 75 & 77.
10. Ibid, p. 77.
11. Ibid, p. 78.
12. Ibn Abi Usaybiah, *Uyun al-anba' fi tabaqat al-atibba'*, edited by Nidar Rida, Beirut, 1963-65, p. 461.
13. Hippocrates, "Aphorism", in *The Genuine works of Hippocrates translated by Francis Adams*, Baltimore, 1936, p. 292; and *The Medical works of Hippocrates translated by John Chadwick*, Illinois, 1950, p. 148.
14. Buqrat, *Kitab al-fusul*, Mss. No 5205 Astan i Quds Library, Mashad, Iran.
15. *Sharh kitab al-Fusul*, Mss. Osler Library, Montreal, No 7785/66, p.3.
16. Edited by M. Mohaghegh and M.T.Danishpajuh (McGill Institute of Islamic

Studies, Tehran Branch 1989).

17. M. Mohaghegh, Miftah al-tibb wa Minhaj al-Tullab (A summary translation) Medical Journal of the Islamic Republic of Iran, vol. 2, No 1, Tehran (1408 Ah/1988 AD), pp. 61-63.